

جنون هشیاری

بحثی دربارهٔ اندیشه و هنر

شارل بودلر

داریوش شایگان

www.ketab.ir

Ch. Baudelaire



مشرکانه: شایگان، داریوش، ۱۳۱۳ -
عنوان و نام پدیدآور: جنون هوشیاری: بحثی درباره اندیشه و هنر شارل
بودلار/ نویسنده داریوش شایگان.
مشخصات نشر: تهران: چاپ و نشر نظر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۲۰۶-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: بودلر، شارل پیر، ۱۸۲۱ - ۱۸۶۷ م. -- نقد و تفسیر
موضوع: نویسندگان فرانسوی -- قرن ۱۹ م. -- نقد و تفسیر
رده‌بندی کنگره: PQ۲۲۲۳ / ی۸ش۲ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیوئی: ۸۴۱/۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۲۲۳۶۹

© مؤسسه فرهنگی-تربیتی ناظر
خیابان ایرانشهر جنوبی، کوچه مشرف، شماره ۲
تلفن: ۸۸۸۲۸۹۰۳ - ۸۸۸۳۲۱۹۴ - ۸۸۸۳۲۱۷۸
www.nazarpub.com
info@nazarpub.com

جنون هوشیاری بحثی درباره اندیشه و هنر شارل بودلر داریوش شایگان

طرح جلد: روشنگ مافی
صفحه آرا: سعید کاوندی

چاپ اول: ۱۳۹۴
امور آماده‌سازی و چاپ: چاپ و نشر نظر
تیراژ: ۱۶۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۲۰۶-۲

© هر نوع تکثیر، انتشار یا استفاده از تمامی یا بخشی از اثر به شکل فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در
سیستم‌های بازیابی و پخش، ممنوع و قابل پیگرد قانونی است.

فهرست

۹	پیشگفتار
---	----------

فصل اول

۲۳	ارتعاش جدید در عالم شعر
۴۳	بودلر کانون انواع صفات متناقض

فصل دوم

۶۱	تشابهات و تخیل
----	----------------

فصل سوم

۷۵	شاعر شهر، عصر صنعتی، و توده‌ها
۸۳	بودلر از نگاه والتر بنیامین

فصل چهارم

۹۳	بودلر، منتقد هنرشناس
----	----------------------

- نقد هنری

- نقد ادبی

فصل پنجم

۱۱۹	بودلر و کیش داندیسم
-----	---------------------

فصل ششم

۱۴۵	مثلت واگنر، بودلر، نیچه
-----	-------------------------

فصل هفتم

ریلکه و بودلر، همان درماندگی و همان هراس ۱۷۳

فصل هشتم

البوت و بودلر، بذر گل های ملال در سرزمین بی حاصل ۲۰۳

فصل نهم

بر مزار بودلر ۲۲۸

فصل دهم

گزیده ای از گل های بدی ۲۳۵

اعلام ۲۷۹

منابع ۳۰۹

تصاویر ۳۱۵

پیشگفتار

غرض از نوشتن این کتاب، معرفی شاعر پرنفوذی است از فرانسه قرن نوزدهم که با فراگذشتن از مرزهای زبانی به شاعری اروپایی بدل شد، و طنین پاینده و پرتوان شعرش گستره تاریخ را مقهور خود ساخت تا اینچنین شارل بودلر دوشادوش اصحاب جاودان هنر و بزرگان زوال ناپذیر همه ایام باز بر این حقیقت صحه گذارد که هنر راستین بی زمان است و ورای سرحدات جغرافیا. ظهور شاعر برجسته‌ای چون بودلر، و شان و مرتبتی که به سرعت در سراسر اروپا نصیب او شد، از غنای فرهنگی اروپا در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم حکایت دارد. افسوس که این ذوق سرشار زیبایی با درگرفتن جنگ‌های جهانی صدمه جبران ناپذیری دید. در پی وقوع جنگ جهانی اول، کشورهای اروپایی در کارزاری ابلهانه به انتحاری جمعی دست زدند: امپراتوری‌های معظم یکی پس از دیگری منهدم شدند: امپراتوری روسیه تزاری، امپراتوری آلمان، امپراتوری اتریش-مجارستان، امپراتوری عثمانی، حتی ارکان امپراتوری بریتانیا هم علی‌رغم بقای ظاهری متزلزل شد. البته اروپا، به ویژه دو شهر پاریس و برلن، طی سال‌های بین دو جنگ (به خصوص از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰) همچنان مرکز آوانگاردهای جدید بود - دورانی که آمریکاییان از آن با عنوان «سال‌های پریهایوی دهه ۱۹۲۰» (roaring twenties) یاد می‌کنند

و فرانسویان «سال‌های هیجانزده» (les années folles) لقبش داده‌اند. ولی پس از جنگ جهانی دوم، اروپا، که پیش‌تر در مسیر افول گام نهاده بود، پایگاه بلامنازع خود را از هر لحاظ، فرهنگی و هنری و ادبی و غیره، از دست داد و با استیلای همه‌جانبه آمریکا، مرکز هنر نیز از پاریس به نیویورک منتقل گردید و از نیمه قرن بیستم عصر امریکایی آغاز شد. عجیب اینکه بودلر افول شکوفایی اروپا را احساس کرده بود؛ او در مقاله‌ای به مناسبت برگزاری نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۸۵۵ می‌گوید:

افسوس که روتق امروز (اروپا) برای مدت کوتاهی اعتبار و دوام خواهد داشت؛ در گذشته خورشید از شرق طلوع می‌کرد؛ بعد به سوی جنوب معطوف شد، و امروز از غرب می‌تابد. موقعیت مرکزی فرانسه در دنیای متمدن ایجاب می‌کند که این سرزمین تمامی مفاهیم و اشعار پیرامونش را در خود گرد آورد و پس از آراستن و پروراندنشان به حد کمال، آنها را به اقوام دیگر منتقل سازد (...). ما در عصری زندگی می‌کنیم که تکرار برخی بدیهیات ضروری است، در عصر متفرغی که خود را فراتر از ناکامی‌های یونان و روم تصور می‌کند.^۱

در نیمه دوم قرن نوزدهم که دوران درخشش اروپا در عرصه ادبیات است، اسطوره‌ای در عالم شعر ظهور کرد که ارکان مستحکم معیارهای متعارف را به لرزه درآورد و دگرگونی عظیمی در قلمرو ارزش‌ها پی افکند. در این بزنگاه تاریخی که مصادف بود با زوال تمامی هنجارها و قواعد متافیزیکی و درهم‌شکستن چارچوب جغرافیای هستی، در زمانه‌ای که انسان مدرن، سرگشته و حیران بین سطوح مختلف علائم و تصاویر، دیگر نه از آغاز و پایان تصور و یقینی در ذهن داشت نه از ازل و ابد، در روزگار پرهیاهویی که اهالی شعر و هنر و فلسفه همگی یک‌نفس در شیپور پیشرفت می‌دمیدند و بر طبل ترقی می‌کوفتند و در میدان گرایش‌های جدید چهارنعل

۱ در برخی از نقل قولهایی که در سراسر کتاب جنون هشیاری آمده و همه برگرفته از منابع فرانسه، آلمانی و گاه انگلیسی زبان‌اند، مراد نقل به مضمون و نه ترجمه کلمه به کلمه است.

می‌تاختند تا سراسر فضای افقی را درنوردند، بودلر یگانه شاعری بود که قوس صعودی و مسیر عمودی را برگزید. او گریزان از «وحشت ارتدادهای فلسفی»، از بیم ردّ و انکار دائمی نظام‌های فلسفی که چون نفرینی، جبراً ابداع ارتدادی تازه را می‌طلبد، تصمیمی سواى دیگر همتایانش اتخاذ کرد که خود چنین تشریحش می‌کند:

متفرعانه به تواضع روی آوردم: به حس کردن قناعت کردم. همت بر آن گماشتم تا مگر در معصومیت خلّص و ناب مأوایی جویم.

بودلر کوشید با تعالی بخشیدن به شعر در آن زمانه مهجور مانده از هرگونه یقین و اصل متعالی، خلأ به وجود آمده از غیاب تعالی را پر کند و از طریق شعر به عالم متعالی معبری بگشاید. ایو بون فوا، شاعر برجسته فرانسوی، با توجه به همین ویژگی دوران ساز بودلر در عصری که در آن به قول نیچه «خدا مرده است»، تأکید می‌کند که قرن نوزدهم را نباید صرفاً عصر مارکس و نیچه و اندکی دیرتر عصر فروید لقب داد، این قرن همچنین «عصر بودلر» است. شارل بودلر به عزم عیان ساختن نهانی‌ترین تعارضات دردمندانه بشری، لحظه‌ای در فرورفتن به قعر تاریک‌ترین دالان‌های روح، هراسی به دل راه نداد و در قلمرو مجهول سوانق مخربی که بر طبیعت اسرارآمیز انسان سیطره دارد، متهورانه و بی‌پروا نقبی گشود تا به اعماق ناشناخته و ممنوعه آن رخنه کند. حال او می‌خواست آن حقیقتی را برملا سازد که در کنه ضمیر ناآگاه بشریت شکننده و پرتعارض یافته بود، یعنی معیت و همنشینی امر مقدس و ملعون را. اما نمایش این دو ضدّ توأمان، گوهری شاعرانه و نبوغی خلاقانه می‌طلبد، موهبت نادری که کمتر کسی هم عیار بودلر از آن نصیب داشت. خالق گل‌های بدی، سادیسم تخریب و مازوخیسم درد را در ترحمی عمیق به ظرافت تلطیف کرد. او برای آراستن گل‌های بدی اش از مهارت اکفراسیس (Ekphrasis) یا هنر تصویرپردازی بهره جست تا اعماق نامکشوف درون انسان را با متبلور ساختن تصاویری عیان سازد که فراافکنده ژرف‌ترین سوانق روح‌اند. گل‌های بدی، ثمره رسوخ شاعر

1. Yves Bonnefoy (1923-)

2. *Les Fleurs du Mal*

به ژرفای درد آدمی و همدردی با او تا سرحد بیرون کشیدن عصا رستگاری و شاهد رهایی بود. مخاطره‌ای چنین بی‌پروا، قرین لعن و نفرینش کرد و مُهر «شاعر ملعون» (poète maudit) را بر پیشانی‌اش نشاند. زیرا آن کس که از کوره آزمون چنین تجربه‌ای بیرون آید در نظر دیگران تنها هیولایی ناشناخته تواند بود. عاقبت کار، از پیش مقدّر بود برای شاعری که می‌کوشید به بیان زیبای ایو بون‌فوا، «حقیقت کلام» را بازگوید، آن حقیقتی که پیش از او هیچ غواصی را شهامت آن نبود که در جست‌جویش تا سرحد بر ملا ساختن وحشت و جذبۀ مقاومت ناپذیر آن، به اعماق روان رسوخ کند. بهای چنین غوری گزاف است: ایشار خود. او باید تمامی وجودش را بر سر آن می‌گذاشت. حقیقت کلام به بهای نفرین، لعن ابدی، تکفیر همگان بود. لری هیچ تأمل و تردید، پایان سرنوشت‌ساز را که مرگ بود، پذیرفت. مرگ را برگزید تا در درونش مانند آگاهی رشد کند و بتواند از منشور آن دنیا را بشناسد. غایت سیر و سلوکش آخر به مرگ منتهی می‌شد.

در حقیقت بودلر بر آن بود که «هواسنج» معنوی قلبش را بشناسد و این شناخت مستلزم نگاه تحلیل‌گرانه به ابعاد مختلف سیرت انسانی است. او نیک می‌دانست که در جریان تحلیل مدام خویش، حتی شهوات و هیجانانش را، به قیمت زایل شدنشان، باید به ابزار شناسایی تبدیل کند. ژرژ بلن در جایگاه شاعر سرانجام محتوم این شناخت را چنین شرح می‌دهد:

مهم است بدانیم که آگاهی از لذت، لذت را می‌کشد، و لذت
و درد من سوزاننده‌ترین و خصوصی‌ترین بخش وجود من
است، برای شناختشان باید از آنها دل برکنم. هر پرسشی درباره
خوشبختی، هر چند کوچک، ویرانگر خوشبختی است.

حقیقت، به زعم بودلر، همیشه برخاسته از نیکی و در جانب نور آسمانی نیست، آگاهی و شناخت گاه از بطن شرّ و پلیدی برمی‌آید و تالو نورش نه از آفاق قدسی، که از لهیب دوزخ روشنایی می‌گیرد:

رویارویی تاریک و شفاف
قلبی که آینه خود شده است!

چاه حقیقت، روشن و سیاه
 که در آن ستاره‌ای رنگ‌پریده می‌لرزد،
 طرفه فانوس غریب دوزخی
 مشعل جذبه‌های شیطانی
 بی‌همتا در وقار و شکوه و فر
 آگاهی در شر!

جالب آنکه داستایوفسکی نیز در موضع‌گیری مشابهی بر نقش اساسی شر تأکید می‌نهد و قهرمانان شرور داستان‌هایش - مانند راسکولنیکوف^۱ در جنایت و مکافات، ایوان کارامازوف^۲ در برادران کارامازوف، استاوروگین^۳ در ابلیسان - همه مظهر شکاکیت و هوش‌اند. برای داستایوفسکی نیز، همچنانکه برای بودلر، آگاهی و هوش نشان و مظهر شیطان است، ولی وجه متمایز بودلر در این است که می‌کوشد به مدد این آگاهی مأخوذ از شیطان به مقابله با شیطان و شر برخیزد. آگاهی در شر را باید اینگونه تعبیر کرد که هشیاری، فضیلتی شیطانی است و گناهکار آگاه، قهرمان حقیقت است. فضیلت شناخت، گناهکار آگاه را از سقوط در ورطهٔ رذالت در امان می‌دارد، مصنوعیتی که گناهکار ناآگاه از آن نصیبی ندارد. چرا که آگاهی، از هر گونه‌ای که باشد، حامل فرزاندگی است، حتی اگر از دل شر بجوشد.

برای بودلر، شر نه فقط جولانگاه آگاهی، که در ضمن قلمرو شکفتن جذبه‌های دلفریب و «زیبایی» است، و زیبایی به عقیدهٔ او بگانه غایت هنر است. او از همان آغاز، در عنوان دفتر شعرش، بر همدمی زیبایی و شر تأکید می‌نهد. شاعر این بار نه از شکوفایی و زیندگی دلفریب نیکی و احسان، که از زیبایی پرجذبهٔ شر، از گل‌های بدی سخن می‌گوید و بر این کلام دیدرو

1. Baudelaire, «Spleen et Idéal»: «L'Irrémédiable», in *Œuvres complètes*, Bibliothèque de la Pléiade, Paris, 1961, pp. 75-76.

2. Rodion Romanovich Raskolnikov

3. Ivan Fyodorovich Karamazov

4. Nikolai Stavrogin

5. Denis Diderot (1713-1784)

صحه می‌گذارد که:

تقریباً همیشه آنچه برای زیبایی اخلاقی مضر است به زیبایی
شاعرانه جذابیته دوچندان می‌بخشد. با فضیلت، تنها تصاویر
آرام و سرد می‌توان خلق کرد؛ با هیجان و شر است که اثر
نقاش، شاعر، یا موسیقیدان جان می‌گیرد.

جان‌ای. جکسون، استاد دانشگاه برن که کتاب‌های متعددی دربارهٔ بودلر
نوشته است، کتابی دارد با نام بودلر بی‌انتها^۱ که عنوان آن یادآور تعبیری است
از گوته در وصف شکسپیر: «شکسپیر بی‌انتها» (Shakespeare und kein Ende). نویسنده، این توصیف را برازندهٔ بودلر هم می‌داند و او را «بودلر
بی‌انتها» لقب می‌دهد. بی‌انتها از آن جهت که با وجود کتاب‌ها و مقاله‌های
بی‌شماری که نوشته‌اند لایه‌های فکر شاعر را ورق به ورق بشکافند و
بفهمند، این لایه‌ها پایان‌ناپذیرند، گویی با معدنی سروکار داریم که هرچه به
اعماقش رسوخ و مواد ارزشمندش را استخراج می‌کنیم، باز حین کاوش به
رگه‌های جدیدی برمی‌خوریم، و این جریان همچنان ادامه می‌یابد. افرادی چون
شکسپیر، بودلر، نیچه، حافظ شیراز و برخی نام‌های بزرگ دیگر، متفکرانی
پایان‌ناپذیرند که پژوهشگران و محققان مدام لایه‌های متعدد تفکرشان را
می‌کاوند و باز به رگه‌های جدیدی دست می‌یابند که پیش‌تر از آنها غافل
بوده‌اند. این برداشت را به پالمپست (palimpseste)، یا لوح چندلایه و
تودرتو تشبیه می‌توان کرد که زیر هر لایهٔ آن، لایهٔ دیگری نهان است و زیر آن
لایه، باز لایه‌ای دیگر. اندیشمندانی از این دست، گرچه نکات ارزشمندی را
باز می‌گویند، ولی ناگفته‌های بسیاری در اندیشه و گفتارشان نهان می‌ماند؛ هر
چه رگه‌های فکرشان را بشکافی و پیش روی، دستیابی به عمق اندیشه‌شان
ناممکن‌تر می‌نماید، گویی آن روی سکه باشد. هرگاه همچون غواصی درون
معدن ذهن و روان آنها غور کنیم، هربار دورنما و چشم‌انداز جدیدی پیش
رویمان گسترده می‌شود، انگار در گذر از دالان و دهلیزهای غاری ماقبل

1. John E. Jackson, *Baudelaire sans fin*, Essais sur *Les Fleurs du Mal*, José Corti, 2005.

تاریخی، ناگاه با تصاویری سی هزار ساله مواجه شویم و از زیبایی بی بدیلشان مبهوت و حیران بمانیم. شاعری از جنم بودلر یا نمایشنامه‌نویسی از جنس شکسپیر را نمی‌توان در قالب مشخصی گنجاند، چون تقلیل ناپذیرند و احاطه کامل بر ذهنشان امری است ناممکن. تنها باید به این دلخوش بود که تا ابد می‌توان پای گفتگویشان نشست و به سیر و سلوک پرداخت، به منزل‌های مختلف رسید، بعد از مدتی درنگ و نفسی تازه کردن باز ادامه داد که این راه بی‌انتهاست و سرمنزل مقصود نهان.

اعتبار بودلر در اروپا همچنان به قوت سابق باقی است. سالی نیست که کتاب، مقاله یا نوشته‌ای راجع به او روانه بازار نشر نشود. همین اواخر، چند کتاب مهم و معتبر درباره‌ی وی منتشر شد: کتابی با نام *جنون بودلری*^۱ به زبان ایتالیایی نوشته‌ی روبرتو کالاسو که بلافاصله به زبان‌های فرانسه و انگلیسی ترجمه شد و زمینه‌ی نقدهای مفصلی را فراهم آورد. دیگر، کتابی به نام *زیر نشان بودلر*^۲ نوشته‌ی یو بون فوا، مشتمل بر مجموعه‌ی مقالاتی که وی طی چهل‌پنجاه سال درباره‌ی بودلر نگاشته است؛ همین نویسنده در سال ۲۰۱۴ کتاب دیگری تحت عنوان *عصر بودلر*^۳ به رشته‌ی تحریر درآورد. امسال نیز کتاب جدیدی به قلم آنتوان کمپانیون با نام *بودلر: تقلیل ناپذیر*^۴ به طبع رسید؛ چندی پیش که آخرین مراحل تدوین کتاب *جنون‌سازی* را تدارک می‌دیدم، متوجه شدم که آنتوان کمپانیون کتاب دیگری نیز با نام *تابستانی با بودلر*^۵ منتشر کرده است. همین آمار مختصر نشان می‌دهد که کلام بودلر همچنان نافذ است و موضوع انواع تحلیل‌ها و مباحث مختلف در عرصه‌های متنوع، از قلمرو هنر به‌طور کلی گرفته، تا عرصه‌ی جهان‌بینی جدید در شعر. بی‌سبب نیست که بودلر را از بنیان‌گذاران مدرنیته دانسته‌اند.

1. Roberto Calasso, *La folie Baudelaire*, translated by Alastair McEwen, Farrar, Straus and Giroux, New York, 2012.

2. Yves Bonnefoy, *Sous le signe de Baudelaire*, Éditions Gallimard, Paris 2011.

3. Yves Bonnefoy, *Le siècle de Baudelaire*, La Librairie du XXI^e siècle, Seuil, 2014.

4. Antoine Compagnon, *Baudelaire L'irréductible*, Flammarion, Paris 2014.

5. Antoine Compagnon, *Un été avec Baudelaire*, Des Equateurs Parallèles, 2015.

در سال‌های دهه ۱۹۳۰، ماریو پراز، نویسنده ایتالیایی، کتابی با نام *جسم و مرگ و شیطان*^۱ در شرح ادبیات رمانتیسم سیاه (Le romantisme noir) به رشته تحریر درآورد. نویسنده که در تحلیل مصادیق این مکتب بیشتر به ادبیات انگلیس و فرانسه و ایتالیا پرداخته، سهم عمده‌ای را به بودلر اختصاص داده است. ماریو پراز در دیگر آثارش نیز اشارات متعدد به بودلر دارد، و به همین جهت او را از بنیان‌گذاران بودلرشناسی در قرن بیستم دانسته‌اند. اگرچه نویسندگانی چون ژرژ بلن^۲، ژان پروو^۳ و سایرین، نیز آثاری درباره بودلر نگاشتند، ولی پراز از این نظر بر دیگران تقدم زمانی دارد.

کتاب *جسم و مرگ و شیطان*، که اثری کلاسیک در زبان ایتالیایی است، بلافاصله به عنوان *اجتضار رمانتیک*^۴ به انگلیسی ترجمه شد. نویسنده در این کتاب با تأکید بر تأثیر محوری بودلر، او را نماینده مرحله‌ای اساسی در تاریخ رمانتیسم اروپایی می‌داند. به نظر پراز، کتاب گل‌های بدی، به اضافه نوشته‌های شخصی بودلر تحت عنوان *لمعات و قلب عریان من*، در تکوین زیبایی‌شناسی رمانتیسم، به ویژه در تبیین نوعی حساسیت اروتیک، نقش بسزایی ایفا کرده است. پراز در ادامه بودلر را هنرمندی «سوررمانتیک» یا فوق‌رمانتیک عنوان می‌دهد، زیرا به نظر او این شاعر نوآور با تأثیر غنایی آثارش، سلسله‌جنبان حرکتی فرهنگی می‌شود و گنجینه عظیم و ناب‌ی از مضامین و درونمایه‌ها و تصاویر فراهم می‌آورد که شاعران بعدی از آن بهره بسیار می‌برند. پراز با آنکه رمانتیسم سیاه را بسیار متأثر از مارکی دو ساده می‌داند و به نفوذ گسترده او در قرن نوزدهم اذعان دارد، ولی ساد را نویسنده توانمند و برجسته‌ای، هم‌سنگ و هم‌تراز بودلر، نمی‌داند. ارنه‌اش جدیدی که بودلر با قلم توانایش در ادبیات فرانسه وارد کرد و تا زمانی که زبان فرانسه

1. Mario Praz, *La Chair, la mort et le diable, Le romantisme noir*, traduit de l'italien par Constance Thompson Pasquali, tel Gallimard (Édition Denoël, Paris), 1977.

2. Georges Blin (1917-2015)

3. Jean Prévost (1901-1944)

4. *Romantic Agony*

5. Marquis de Sade (1740-1814)

زنده است اشعار او را نیز پرتوان و تأثیرگذار نگاه خواهد داشت، یا جنونی که سنت بووا^۱ به شاعر نسبت می‌دهد، از کشش بودلر به کشف عرصه نامکشوفی برمی‌آید که هیچ‌کس تا آن زمان بدان راه نیافته بود، یعنی بیرون کشیدن زیبایی از دل شر. پراز اشاره زیبایی دارد به لجنزار پرویمانی که از سال ۱۸۲۰ توسط رمانتیسسم انباشته شده بود، رسوبات یا زباله‌هایی که در فضا موج می‌زد (به ایتالیایی: putridero) و بودلر با حساسیت و هشیاری کم‌نظیر، با گل‌های بدی‌اش گویی موجی الکتریکی به عمق این لجنزار فرستاد و تمام موجودات خفته درونش را زنده کرد. ژول رونا^۲ نیز در خاطراتش جملات بودلر را «سنگین و مملو از امواج الکتریکی» می‌خواند، وصفی که مرا بی‌اختیار به یاد نقاشی‌های وان‌گوگ و روایت او از جهانی می‌اندازد که زیر ارتعاشات الکترون‌های موج در فضا غرق شده است. امواج تکان‌دهنده‌ای که، در مورد هر دو هنرمند، با انتقال شوکی آنی مخاطب را به مرکز ثقل تأملات عمیق فرامی‌خواند.

شخصیت برجسته دیگر که در صدر نویسندگان بودلرشناس قرار می‌گیرد، والتر بنیامین^۳ است که آثار شاخصش درباره بودلر سرآغاز سلسله تحقیقات جدیدی در آلمان، انگلیس و بالاخص امریکا شد، و نسل جدیدی از نویسندگان و پژوهشگران را متوجه اهمیت این شاعر فرانسوی ساخت. نظریات والتر بنیامین پیش‌درآمدی بود بر کتاب‌های متعددی که درباره پست‌مدرنیسم به رشته تحریر درآمد.

در ایران هم البته ترجمه‌های ارزشمندی از آثار بودلر صورت گرفته است. نخستین رد و نشان بودلر در زبان فارسی را می‌توان در ترجمه آزاد شعری از گل‌های بدی در قالب غزل به قلم وثوق‌الدوله یافت که دقیقاً معلوم نیست برگردان کدام شعر شاعر فرانسوی است. پرویز ناتل خانلری هم در سال ۱۳۲۵ در مجله سخن، شعر «رؤیای پاریسی» را به فارسی برگرداند. ولی اولین کتاب

1. Charles Augustin Sainte-Beuve (1804-1869)

2. Jules Renard (1864-1910)

3. Walter Benjamin (1892-1940)

جدی درباره بودلر، با نام ملال پاریس، به همت آقای محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۴۱ منتشر شد؛ مرحوم حسن هنرمندی هم بخش عمده‌ای از کتاب بنیاد شعر نو در فرانسه را به بودلر و ترجمه برخی از اشعار او اختصاص دادند و چند برگردان از روانشاد نادر نادرپور را نیز در این مجموعه گنجاندند. اخیراً آقای پارسایار دفتر شعری از بودلر تحت عنوان گلهای رنج منتشر کرده‌اند که ترجمه گزیده‌ای از دفتر شعر اوست. برخی از مقالات مهم بودلر مشتمل بر نظریات زیبایی‌شناختی و نقدهای هنری وی در قالب کتابی با نام مقالات شارل بودلر توسط آقای روبرت صافیان ترجمه شده است. آقای احسان مهدی نیز کتابی با محوریت زندگی‌نامه بودلر، به نام شاعر رنج‌های فرزانه به چاپ رسانده‌اند.

این عناوین را من باب قدردانی از مترجمان و پژوهشگرانی آورده‌ام که شارل بودلر و آثار وی را موضوع بررسی و ترجمه قرار داده‌اند، والا بیشتر این کتاب‌ها سال‌هاست تجدیدچاپ نشده و نایاب‌اند. مطالب مختصری هم که درباره بودلر در بازار نشر موجود است، به هیچ وجه برای شناخت شاعری که دید زیبایی‌شناختی را یکسره دگرگون کرد، کافی نیست و اغلب فارسی‌زبانان از این هنرمند پرنفوذ تنها نامی و اندک نشانی می‌دانند. من در این کتاب کوشیده‌ام سهم بیشتری از هنر و اندیشه این شاعر و هنرشناس بی‌نظیر را در اختیار خوانندگان ایرانی، به‌ویژه شاعران جوان، قرار دهم و آن «ارتعاش جدیدی» را که او، به قول ویکتور هوگو، وارد عالم شعر کرد، بشکافم. برای این منظور با پرهیز از شرح پرتفصیل زندگی‌نامه شاعر، محتوای اصلی را بر محور تحلیل شعر، اندیشه و هنرش قرار داده‌ام.^۱

در فصل‌های نخست، به نگرش خاص شاعر، مختصات شعری او، مضامین جدیدی که دستمایه هنرآفرینی‌اش قرار داده، و اهمیت و اعتبار

۱. مفصل‌ترین و دقیق‌ترین متنی که به شرح زندگی‌نامه بودلر پرداخته، کتاب ضخیمی (۸۲۷ صفحه‌ای) است به زبان فرانسه با نام بودلر، که نویسندگان بر اساس شواهد و مدارک موجود وقایع زندگی شاعر فرانسوی را با دقتی ریزبینانه ثبت کرده‌اند. ←

وی در نقدنویسی ادبی و هنری پرداخته‌ام و در موارد مختلف به شمه‌ای از دیدگاه‌ها و نظرات اندیشمندان و نویسندگان برجسته‌ای که این شخصیت ادبی را موضوع نقد و بررسی قرار داده‌اند، استناد کرده‌ام؛ به سبب اهمیت نگارش‌های دقیق و مبسوط والتر بنیامین درباره بودلر، بخش مستقلی صرفاً حاوی نظریه‌پردازی‌های اوست. فصلی از کتاب را به معرفی کیش داندیسم^۱، که کمتر شناخته شده است، و پیوند بودلر با این مسلک اختصاص داده‌ام. سه فصل بعدی به سه شخصیت برجسته و پراوازه‌ای می‌پردازد که از این شاعر گرانقدر تأثیر پذیرفته‌اند: نیچه، ریلکه، و الیوت. به علت نفوذ فراگیر بودلر، که او را به قول والتر بنیامین به نخستین شاعر اروپایی بدل کرد، فهرست افرادی که به گونه‌ای ملهم از او بوده‌اند، فهرست بلندبالایی است که از آن میان سه چهره شاخص غیرفرانسوی را برگزیده‌ام تا نفوذ اندیشه‌های شارل بودلر را در خارج از مرزهای سرزمین مادری‌اش، در آلمان و انگلیس، برجسته سازم. البته دامنه نفوذ بودلر گسترده‌تر از آن است که بتوان این مبحث را با گذری بر دو کشور آلمان و انگلیس و معرفی چند نماینده خاتمه‌یافته تلقی کرد و از اهمیت این شاعر اروپایی در کشورهایی چون ایتالیا و روسیه غافل ماند، اما جستجوی ردّ و نشان بودلر در آثار شاعران و نویسندگان نام‌آور این سرزمین‌ها، خود مبحث مفصلی است که کتاب‌های مستقلی می‌طلبد و بررسی دقیق آن از عهده این نوشتار مختصر خارج است. بخش پایانی کتاب جنون هشیاری، دربرگیرنده برخی از مهم‌ترین اشعار شارل بودلر است. در این مجموعه که حاوی چند شعر بلند شاعر است، کوشیده‌ام اشعاری را برگزینم که از لحاظ ویژگی یا حال‌وهوای خاصی که اغلب شرح آن در متن کتاب آمده، موضوع نقد و بررسی یا مورد اشارات متعدد در متون ادبی قرار گرفته‌اند. چند شعر این مجموعه را نیز از میان اشعاری برگزیده‌ام که تاکنون به فارسی ترجمه نشده‌اند. و البته ناگفته پیداست آن دسته از اشعاری که ویژگی‌های فرمی و بازی‌های زبانی در آنها عمده‌تر است، در ترجمه به زبانی دیگر آنچنانکه شایسته آنهاست

از کار در نمی‌آیند، پس اولویت را به اشعاری داده‌ام که از نظر محتوا در خور توجه‌اند، و خوشبختانه اشعار بودلر از این نظر چنان پربارند که این‌گزینش چندان هم دشوار نبود.

با این همه، بحث دربارهٔ وجوه گوناگون بودلر، هزاران صفحه می‌طلبد و زمانی بس دراز تا امکان مطالعهٔ هرآنچه دربارهٔ او نگاشته شده فراهم آید. تنها شاید در آن صورت، آن هم با قید احتمال، بتوان به تمامی ظرایف فکری او پرداخت. از لحاظ فن شعر، استعارات منحصربه‌فرد نوشته‌هایش، شیوهٔ خودمندان‌اش در تحریک یا پرووکاسیون (provocation)، هنر و استعداد ممتازش در ناسازه‌گویی یا ترکیب کلمات متعارض (oxymoron)، نگاه نقادانه‌اش به خود و به مضامین شعری‌اش، و زبندگی و نکته‌سنجی و بسیاری جزئیات مدبرانه و هنرمندانهٔ دیگر که بی‌تردید همگی شایستهٔ بررسی است، و برخی ترجمه‌ناپذیر.

عنوان کتاب را جنون هشیاری برگزیده‌ام چون به نظرم برآزندهٔ کسی است که چنین هشیارانه و بابصیرت به جنون مستور در روان آدمی راه برد و در آن غور کرد و دمی از گرفتار شدن در دام توهمات ناشی از این جنون نهراسید و در برابر جذبۀ اغواکنندهٔ آن با هشیاری بی‌رحمانه‌ای قلم برد. هیچ‌کس به اندازهٔ بودلر به شتر و به نقش زیبا و خلاقه و مخرب آن آگاهی نداشت. این شخصیت استثنائی، حتی آنجا که عنان پاره می‌کند و چنان از گردونهٔ عقلانیت خارج می‌شود که گویی به جنون ره می‌برد، به خوبی آگاه است که در چه راهی گام نهاده، و با دیدی انتقادی که خاصهٔ اوست همان جنون را نیز موضوع بررسی طبع توانایش قرار می‌دهد و نقد را جزء لاینفک هنر می‌داند. تناقض و ناسازه‌گویی، اساس شعر اوست، همه‌جا در اشعارش درد با شادی عجین است، یقین با شک، و وجد با اندوه. آندره ژید این خصلت پرجاذبهٔ گفتار شاعر را چنین تفسیر می‌کند:

ضدو نقیض گویی بودلر برخاسته از تناقضات درونی اوست، نه سبک و سیاقی خارجی و کلامی یا شیوه‌ای هنری به سبک ویکتور هوگو. این رفتار او از سر صدق و اصالت است.

مارسل پروست نیز در تجلیل کلام بودلر که به نظر او «قوی‌ترین کلامی است که تاکنون از دهان بنی‌بشری بیرون آمده است»، می‌گوید:

این احساسات، حس درد و مرگ و برادری فروتنانه، بودلر را سرآمد شاعرانی می‌سازد که برای مردم و برای دنیای ماورا سخن گفته‌اند. کلمات پرطمطراق هوگو، گفتگوهایش با خدا، آن همه قیل و قال، با آنچه بودلر رنجور در انس دردمندانه قلب و جسمش حس کرده است، به هیچ وجه قدرت برابری ندارد.

در پایان لازم می‌دانم از دوستان عزیزم، آقایان بهاء‌الدین خرمشاهی، کامران فانی و محمدمنصور هاشمی صمیمانه تشکر کنم که کتاب را با دقت و حوصله مطالعه کردند و مرا از پیشنهادهای ارزنده‌شان بهره‌مند ساختند. از آقای علی‌دهباشی سپاسگزارم که دو مقاله، یکی رساله‌ای مستخرج از کتاب در معرفی بودلر و دیگر مقاله‌ای درباره‌ی رابطه‌ی نیچه و بودلر و واگنر را در مجله‌ی بخارا به طبع رساندند. از دخترم ترانه شایگان متشکرم که در مطالعه و برگردان متون آلمانی بسیار یاری‌ام کرد. همچنین از آقای حسین خندق‌آبادی سپاسگزارم که فهرست اعلام کتاب را با دقت و وسواس موشکافانه تهیه فرمودند و سرانجام از خانم کیانوش تقی‌زاده انصاری بی‌نهایت سپاسگزارم که با همکاری و همفکری در نگارش و ویرایش متون، در جریان شکل‌گیری و تکوین کار صمیمانه همراهی‌ام کرد.

داریوش شایگان

تهران، خرداد ۱۳۹۴